

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ  
طَهُ مَا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لِتَشْقَى ۝ الْأَتَذَكَّرَ لِمَنْ حَسِيَ ۝ نَزَّلْنَا مِنْ خَلْقِ الْأَرْضِ السَّمَاءَ

## اصول و جلوه‌های زیبایی شناسی در قرآن کریم

(قسمت هفدهم)

{ هنر و ادب }

سید ابوالقاسم حسینی (ژرفا)

اختیار دیگران بگذاریم و اجازه دهیم احساس جمال در میان آدمیان پراکنده شود. تا درک زیبایی همگانی نگردد، چگونه می‌توان نیکی را همگانی کرد؟ از همین رو است که خداوند از آدمی می‌خواهد که بشنود و نیکو بشنود و نیکو شنیده‌ها را برگزیند:

الَّذِينَ يَسْمَعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَاهُمُ اللَّهُ وَأُولَئِكَ هُمْ أُولُوا الْأَلْبَابِ.<sup>۱</sup>

آنان که سخن را می‌شنوند و بهترین آن را پیروی می‌کنند، اینانند کسانی که خداوند راه‌شان نموده، و ایشانند خردمندان.

نیز از او می‌خواهد که بگوید و زیباها را بگوید:

وَقُولُوا لِلنَّاسِ حُسْنًا وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ.<sup>۲</sup>

و به مردم سخن زیبا و نیک بگویند و نماز را برپا دارید و زکات بدهید.

صدای خوش و زیبا و نیکو تنها به معنای نغمه‌ی موسیقایی بالحن معین و در چارچوب دستگاه‌ها و ردیف‌های خاص نیست. به نسبت کار کردها و جایگاه‌ها، خوش بودن و زیبایی صدامتفاوت است. مثلاً برای روانه کردن زائران و حاجیان، نوای چاووشی مرادف است با صدای خوش؛ برای برانگیختن رزمندگان و مجاهدان، آهنگ رجز خوش است؛ برای آرامش بخشیدن به مردم و دل‌گرم کردن‌شان در سازندگی میهن، نغمه‌های میهنی و شادی‌بخش تناسب دارد؛ و ... آوازه‌های عاشقانه نیز از همین قسم است که با مجال و حالی خاص مناسب است و آدمی را سروری درونی می‌بخشد، گرچه به ظاهر محزون است. این

احساس زیبایی از هر ره گذر، از جمله نغمه‌ی زیبا، فطرتی است الهی که در انسان به ودیعه نهاده شده است. اسلام آمد تا به تعبیر قرآن کریم، بندها را از دست و پای انسان بگشاید. بندهایی که دین خاتم از جان انسان گشود، عظیم‌تر از بندهایی است که از تن او گشود. این بدان معنا است که خداوند، حق فطرت آدمی را به تمام و کمال ادا فرموده و در مقابل، از او خواسته تا او نیز حق زیبایی و نیکویی را به تمام بگذارد. احسان و نیکی و زیبارفتاری هم تنها از کسی سر می‌زند که در کی صحیح از نیکی و زیبایی داشته باشد. خداوند فرموده است:

وَاتَّبِعْ فِيمَا آتَاكَ اللَّهُ الدَّارَ الْآخِرَةَ وَلَا تَنْسَ نَصِيبَكَ مِنَ الدُّنْيَا وَأَحْسِنْ كَمَا أَحْسَنَ اللَّهُ إِلَيْكَ وَلَا تَبْغِ الْفُسَادَ فِي الْأَرْضِ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُفْسِدِينَ.<sup>۱</sup>

و در آن چه خدا به تو داده است، سرای واپسین را بجوی و بهره‌ی خویش را از دنیا فراموش مکن و نیکی - بخشش - کن چنان که خدا به تو نیکی کرده، و در زمین تباه‌کاری مجوی، که خدا تباه‌کاران را دوست ندارد.

این که انسان بهره‌ی حیات دنیای خویش را از یاد نبرد، بدین معناست که موهبت‌های فطری خداداد را معطل و رها نگذارد؛ که از جمله‌ی آن‌ها حس باشکوه زیبایی شناسی و درک جمال است. خداوند از انسان می‌خواهد که هرگاه این موهبت را درک کرد، نصیب دیگران از جمال و زیبایی در این جهان را نیز ادا کند: و أحسن كما أحسن الله إليك. یعنی همان گونه که خداوند نیروی عظیم هنر را به ما عطا فرموده، این موهبت را در



سرور درونی، در باطن انسان حالتی از جذب و شور معنوی برمی‌انگیزد و او را مهیای پذیرش واردات مثبت قلبی می‌کند. نه یکسره می‌توان گفت که هر نوا و صدا و نغمه و آواز عاشقانه حرام است و نه یک‌باره می‌توان همه را حلال دانست؛ همان‌گونه که در دیگر موضوعات و مضامین نیز چنین است. ممکن است نغمه‌ای دارای مضمون توحیدی باشد، اما اجرا و عرضه و محیط آن با توحید بیگانه باشد؛ و به عکس، آوایی ظاهراً از توحید نگوید، اما روحی توحیدی و سرشار از ایمان داشته باشد. ملاک اصلی در نواختن و اجرا و شنیدن موسیقی آن است که چه فضایی را برانگیزد و چه حسّی را ایجاد کند و چه پیامدی در درون جان انسان داشته باشد. هر نغمه‌ای که جان را مهیای کار و حالی مثبت کند، حلال و روا است؛ حال‌گاه این کار و حال عیناً در قلمرو مفاهیم و مضامین و کارکردهای توحیدی است و گاه زمینه‌ساز آن است. همان نشاط و شور و هیجان مثبتی که آدمی را به امید و پویایی برانگیزد، عین صواب است، گرچه به ظاهر از مفاهیم دینی در آن خبری نباشد. در آن سوی، اگر نغمه و نوایی آدمی را به یأس و رخوت کشاند، حرام و ناروا است، هر چند مضمونش دینی و آیینی باشد.

هر گاه کسی بتواند اصل عشق را انکار کند و رابطه‌ی خدانهادی عاشقانه میان دو جنس را نفی کند و از اساس، چنین کششی را نامشروع شمارد، آن گاه می‌تواند شعر عاشقانه یا موسیقی عشق‌پردازانه را نیز ناروا بشمرد. اگر اصل عشق به عنوان جذب‌های در ناموس خلقت نهاده شده و بسیاری از پایه‌های هستی بر آن بنا گشته، پس چرا مظاهر آن را ناروا بشمریم؟ شعر و موسیقی عاشقانه نیز همانند بسیاری دیگر از مظاهر این جهان، می‌تواند با اندیشه‌ای سالم همراه گردد و رویکردی سازنده و مثبت و انسانی داشته باشد و نیز می‌تواند مخدر و ویرانگر گردد. سمت و سوی هنر است که هویت آن را شکل می‌دهد. هرگز نمی‌توان یکسره نوعی از هنر را ناروا شمرد یا نوعی دیگر را روا و حلال دانست. آیا فی‌المثل هنر خط همواره حلال و سزامند است؟ آیا یک تابلوی خط نمی‌تواند کارکردی ناروا داشته باشد؟ چرا از موسیقی تصویری چنین ناصواب

در ذهن برخی دین-داران ما پدید آمده است؟ شنیدن شعر و نغمه‌ی عاشقانه جان‌ها را می‌تواند به سمت خیر برانگیزد و دل‌ها را به شوقی حلال و روا بکشاند و جاذبه‌های طبیعی و فطری میان دو زوج را تحریک کند و در ایجاد جامعه‌ای با عواطف سالم و همسرانی شوق‌مند و خانواده‌هایی سرشار از روابط عاطفی مثبت، مفید افتد. چرا تنها آثار ناسودمند چنین اشعار و نغماتی مبنای ارزش‌گذاری قرار می‌گیرند؟ هیچ منصفی وجود چاقوی جراحی را زیر سؤال می‌برد، تنها به این دلیل که جاهلان از چاقو به مثابه‌ی آلت جرح و قتل کمک می‌گیرند؟ آن چه در موسیقی یا هنر دیگر باید از آن پرهیز کرد، تحریک شوق و ذوق برای دستیابی به مقصودی است که با فطرت سلیم انسان سازگار نباشد و جان او را بیالاید و او هام تاریک را بر روحش مستولی سازد. فراخواندن به فحشا و منکر و زشتی، کار شیطان است و هر هنر و هنرمندی که چنین کند، کارش شیطانی است و آثار شیطانی دارد. اما موسیقی به خودی خود و در بیشینه‌ی اوقات می‌تواند کاری رحمانی کند و جان‌ها را برای پذیرش دعوت حق مهیا سازد. آن چه نامطلوب است این است که همه‌ی اوقات آدمیان به موسیقی سپری شود. آری؛ چنان که





نمی‌توان دیگر هنرها را نیز درک کرد؛ زیرا پایه‌ی ادراک هنر، هماهنگی است و اصل زیبایی نیز بر همین منطق استوار است. موسیقی تنها برآمده از حرکت تارهای حنجره یا ساز نیست. موسیقی تنها از تحریک چند آلت کوبه‌ای یا سیمی یا ... پدید نمی‌آید. موسیقی نظم‌ی است که در آهنگ مجموعه‌ی جهان خلقت جریان دارد و بی آن، زیبایی معنا نمی‌یابد. از این روی، می‌توان گفت که موسیقی هنر اول است و بیشترین و بالاترین سهم را در تمدن ملل دارا است. به تعبیر شوپنهاور: «موسیقی در ذات خویش از دیگر هنرها تمایز کامل دارد و هیچ نشانه‌ای از تقلید یا تکرار هیچ صورت طبیعی در آن یافت نمی‌شود. اما با این حال، چنان جلال و شکوه و تأثیری در اعماق و زوایای جان انسان دارد که زبانی عمومی برای همگان به شمار می‌رود و در همه جای جهان با آن می‌توان سخن گفت؛ تا آن جا که می‌توان آن را معبری بزرگ برای رسیدن به گوهر وجود و حقیقت جهان دانست.»<sup>۴</sup>

با این اوصاف، باید دیدگاه اسلام در باره‌ی موسیقی را در نگرش آن به مجموع حیات و زیبایی و شکوفایی آن دانست. اسلام بر انسان واجب کرده که سهم خویش را از زندگی این جهان بگیرد و موهبت‌ها و زیبایی‌هایش را به نوبه‌ی خود بهره‌ور شود. بدیهی است که چنین دینی بهره‌ی زبان و گوش آدمیان را نیز در زیباترین و جمیل‌ترین گونه‌اش، هم می‌پسندد و هم ترویج می‌کند و هم می‌خواهد که بخشی از پیام خود برای آدمیان را با همین نیروی عظیم به آنان برساند. سرودها و ترانه‌هایی با مضامین دینی و توحیدی و ملی که سرشار از عواطف پاک انسانی و الهی هستند، می‌توانند از کارآمدترین دست‌مایه‌های ابلاغ پیام توحید باشند. چرا باید امت اسلام به سبب کج‌فهمی تاریخی برخی دانشوران یا سوءاستفاده‌ی حاکمان، از این موهبت عظیم محروم گردد و نتواند از این زبان جهانی بهره‌گیرد؟ موسیقی صدها سال در خدمت دربارها و حاکمان زورگو بوده و بساط عیش و نوش ظالمانه‌ی آنان را دامن زده و حرم‌سراهاشان را گرم کرده و مظلومان را نیز سرگرم نموده تا پای منقل بنشینند و از سوز و گرمای مبارزه دور بمانند. این همه را هیچ کس انکار نمی‌کند؛ اما مگر این بلا

گفتیم، باید غذای همه‌ی اندام‌های انسان را فراهم کرد و به یکی دو جنبه قناعت نمود. موسیقی دل و جان را آماده‌ی پذیرش دعوت فطرت می‌کند و روح را ذوق و صفا و جلایی می‌بخشد تا نور را به خود بپذیرد و از کدورت و خشونت درآید. روح کدر، حق‌پذیر نیست و جان خشن دعوت توحید را چنان که باید، در نمی‌یابد. این بدان معنا است که موسیقی هم همانند هر هنر دیگر، یکی از دست‌مایه‌های تکامل آدمی است و نه همه‌ی هدف و مقصود او. آن چه در شرع حرام گشته و به نام غنای مطرب و مله‌ی از آن تعبیر شده، دقیقاً همین نوعی است که آدمی را از هدف بازدارد و او را چنان شیفته‌ی طرب و بازی و لهو گرداند که از رفتن بازماند. اساساً در طرب و لهو ملاک همین است که آدمی از سیر و سلوک بازداشته شود و سرگرم بازیچه‌ها گردد. هر چیز که انسان را به این بلا دچار کند، لهو است و این اختصاص به موسیقی ندارد. برخی پنداشته‌اند که اگر موسیقی حال انسان را تغییر دهد و مثلاً سبب شود که او همراه الحان ساز و آوازی به حرکت درآید یا جوارحش جنبشی یابد، حرام است. اینان چه مایه از اصل موضوع غافلند! مگر می‌شود موسیقی در انسان جذبه و حالی خاص پدید نیآورد و جوارح او را به جنبش نیندازد؟ اگر چنین باشد که دیگر موسیقی نیست! اما مهم آن است که این تأثیر و تأثر در کدام سمت و سوی و با چه انگیزه‌های صورت می‌پذیرد.

در حقیقت موسیقی، روح همه‌ی هنرهاست و بی آن، نمی‌توان در کی درست از هیچ هنر دیگری داشت؛ چرا که جهان تلفیقی از نغمه‌های هماهنگ است. اگر ملودی جهان به درستی درک نشود،

است. در مؤثرترین قصه‌ی قرآنی، یعنی قصه‌ی یوسف، اصلی‌ترین ارکان درام به کار گرفته شده و حتی نهانی‌ترین روابط انسانی ترسیم گشته تا این هدف برآورده شود. پرداختن به زوایای دراماتیک زندگی و روابط بشر لزوماً به معنای دریدن پرده‌ها و تحریک شهوت‌های حیوانی نیست. به‌عکس اگر روابط ظریف و درونی انسانی حتی در خصوصی‌ترین لایه‌ها به درستی و با پاکی و لطافت ترسیم گردد و انسان و عواطف انسانی مدار آن باشد، راه بر تحریک‌های حیوانی بسته می‌شود. مسکوت نهادن یک مقوله، هرگز راه حلی درست و درمانی شایسته نیست. کسانی که به نام دین می‌خواهند از طرح مباحث حساس پرهیز و پیش‌گیری کنند، در جهلی گران‌خفته‌اند و غافلند که اگر کبک سر خویش را زیر برف کند، هرگز از دیدگان پنهان نخواهد ماند و بیشتر رسوا خواهد شد. عشق انسانی با همه‌ی لطافت‌ها و ظرافت‌هایش و با روابط خاص خود، منشأ درام است و نباید از آن غفلت کرد. هنر درام این است که این روابط را هم واقعی و هم انسانی تصویر و ترسیم کند تا هم دامن آن آلوده نشود و هم زیبایی‌ها و لطافت‌هایش به‌شعار و نصیحت آمیخته نگردد. یکی از بهترین نمونه‌های پرداختن به این مقوله در اثر جاودانه‌ی حکیم ابوالقاسم فردوسی جلوه کرده است. شاهنامه به حماسه مشهور و شناخته شده؛ اما انصاف این است که از حکمت و اخلاق و عاطفه و ذوق در حدّ عالی در این اثر می‌توان نشان یافت. از جمله در همین قلمرو عشق و روابط مربوط به آن، بارها در شاهنامه سخن رفته و تصاویر جزئی ترسیم شده؛ اما هرگز آلودگی در آن راه نیافته؛ زیرا شاعر، آن ویژگی را که برشمریم، همواره رعایت کرده و این جز بدان سبب نیست که خود دارای جانی پاک و گوهری لطیف بوده است. ■

#### پی‌نوشت:

۱. سوره‌ی قصص، آیه‌ی ۷۷.
۲. سوره‌ی زمر، آیه‌ی ۱۸.
۳. سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۸۳.
۴. عبدالرحمان بدوی، سونهور، ص ۱۳۶.
۵. سوره‌ی اسراء، آیه‌ی ۸۲.

پس تنها مضمون برای قضاوت درباره‌ی اثر کافی نیست. کلام خدا هم اگر در جای خود ننشیند و از آن به درستی بهره‌نگیرند و مایه‌ی بهره‌کشی از انسان‌ها شود، خسارت‌افزا خواهد بود؛ با آن که اصلش نور و رحمت و شفا است. این اتفاق در طول قرن‌ها افتاده و حاکمان مسلمان بسیاری از اوقات کلام خداوند را دست‌مایه‌ی استفاده از عواطف مردم کرده‌اند تا برگرده‌ی ایشان سوار شوند. همین کار را با هنر نیز انجام داده‌اند. هیچ‌گونه‌ای از هنر نیست که این بلا بر آن نرفته باشد. اما از آن‌جا که موسیقی، بسیار بیشتر در خدمت دربار بوده و با فحشا و فسق و فجور علنی درآمیخته، بیشتر از نهی شریعت برخوردار شده است. این نهی به اصل این هنر تعلق ندارد؛ بلکه مربوط به همان فضایی است که موسیقی در آن حضور داشته و بهره‌هایی است که بر آن بار می‌شده است.

و اما در باره‌ی درام و هنرهای دراماتیک، خواه در عرصه‌ی تئاتر و خواه سینما و تلویزیون. اصولاً نمایش از جلدی‌ترین صحنه‌های بروز عواطف انسانی است. این عواطف، هم در جنبه‌ی غم‌بار و تراژیک و هم در ساحت شاد و کمیک، و هم در زمینه‌های عاطفی و ملودرام، مجموعه‌ی آمال و آرزوها و امیدها و بیم‌های انسانی را به تصویر می‌کشد و همزاد آفرینش او است. به همین سبب، نمایش همواره از قوی‌ترین دست‌مایه‌های تحریک احساسات آدمی است و او را در میدان‌هایی به جولان درمی‌آورد که از اختیار او نیز بیرون است. نمایشنامه‌ها و فیلم‌نامه‌های موفق اگر با اجرا و کارگردانی دقیق و نیرومند همراه شوند، این توان را دارند که بخشی عظیم از نیروی نهفته در وجود انسان را آزاد کنند. حتی یک رمان موفق، به‌تنهایی، از چنین توانی بهره‌دارد. هم درام تراژیک و هم کمیک تا آن‌جا که این نیرو را در ساحت خیر و آرمان‌های والای بشری به کار گیرد، عین رحمت و پاسخ‌گوی نیازهای اصیل انسان است و دین نه تنها مشوق آن است، بلکه خود نیز آن را مایه‌ی هدایت بشر ساخته است. قرآن کریم سرشار از نمونه‌هایی است که بر پایه‌ی اصول دراماتیک بنا نهاده شده و البته با اسلوب و سبک و ویژه‌ی خود، تحریک عواطف را در سمت و سوی هدف هدایت، آماج قرار داده

تنها بر سر موسیقی آمده است؟ مگر هنرهای دیگر از دستبرد چنین آفتی دور بوده‌اند؟ مگر حاکمان از هر نیروی مؤثر و بزرگی در راه رسیدن به مطامع خود بهره‌نبرده‌اند؟ مگر شعربیش از هر هنر دیگری ابزار مدح حاکمان نبوده است؟ معلوم است که دستگاه ظلم از موسیقی بهره می‌گیرد؛ زیرا زبان آن بسیار قوی و پیامش بسی رسا است. اما در برابر، اهل حق باید بیش از باطل‌پیشگان از این نیرو بهره‌ور شوند و لذت جان بگیرند و سلاح مبارزه فراهم سازند. چرا باید حق‌جویان بنشینند و بهره‌گیری حاکمان ظالم از هنر را شاهد باشند و خودشان را از این استعداد بزرگ ناکام سازند؟ اگر قرن‌ها شکار و شکارگاه وسیله‌ی تفریح شاهان زورگو بوده، باید شکار را حرام دانست؟ اگر ازدواج با زنان زیباروی و ساختن حرم‌سراها مایه‌ی عیش و نوش حکام ستم بوده، باید ازدواج را کاری زشت شمرد؟ اگر شاعران درباری در طول صدها سال، بساط ظلم شاهان را دامن زده‌اند و با مدح آنان، پرده بر زشتی‌ها و جنایت‌هایشان کشیده‌اند، باید شعر یا مدح را باطل دانست؟ اگر...؟

حقیقت این است که همین بهره‌وری شاهان و حاکمان از موسیقی و نیز سرگرم کردن توده‌ها به نواهای مبتذل و مخدر، بهترین دلیل بر حقانیت و روابودن موسیقی است. اگر موسیقی دارای تأثیر و نفوذ انسانی نبود، هرگز چنین از آن بهره نمی‌گرفتند. چرا متدینان در ترسیم افق‌های روشن دین از این زبان بهره‌نگیرند؟ قرآن انسان را کریم و عزیز می‌خواهد و هنر را دست‌مایه‌ی این عزت و کرامت می‌داند. هیچ‌گونه‌ای از هنر، به خودی خود، نه حلال است و نه حرام. هر نوعی از هنر و هر قالبی از این انواع که در راه کرامت انسان به کار آید، می‌تواند در مسیر خواری و تخدیر و غفلت‌انیز مؤثر افتد. حتی مفاهیم و مضامین دینی و قرآنی نیز اگر در جای نیکو و به شیوه‌ی نیک به عرصه نیابند، تنها مایه‌ی گمراهی و ضلالتند. قرآن کریم درباره‌ی خود چنین تعبیر فرموده است:

وَنَزَّلَ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَرَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ وَلَا يَزِيدُ الظَّالِمِينَ إِلَّا خَسَارًا<sup>۵</sup>

و قرآن را فرو فرستیم که برای مؤمنان بهبود و بخشایش است، و ستم‌کاران - کافران - را جز زیان‌کاری نیفزاید.